

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

کلام در فرمایش امام (رضوان الله علیه) بود، عرض کردیم که ایشان در ابتدا امور اربعه‌ای را، به عنوان مقدمه‌ی تحقیق ذکر کرده‌اند که، خلاصه‌ی این امور اربعه در این معناست که، اراده دارای مراتبی هست، شدت و ضعف دارد، ولو اینکه یکی از افعال نفس است، اما این چنین نیست که دارای مراتب نباشد، مرتبه‌ی قویه دارد، مرتبه ضعیفه دارد و مراتب دیگر.

فرموده‌اند: امر مولا کاشف از اراده‌ی اوست، به نحو کشف معلول از علت، امر یکی از افعال اختیاری است که انسان انجام می‌دهد و این فعل اختیاری مسبوق به اراده است، بنابراین امر کاشف از اراده است، این لبّ فرمایش ایشان در این مقدمات اربعه بود که دیروز عرض کردیم.

امر دلالت لفظیه بر وجوب ندارد

بعد از اینکه این مقدمات را عنوان کرده، فرموده‌اند: تردیدی نداریم در اینکه امر یا صیغه‌ی امر دلالت بر بعث و تحریک دارد و این مقدار مسلّم عند الجميع است. اگر مولا گفت: «إفعل» و هیچ قرینه‌ای بر خلاف اقامه نکرد، خود این «إفعل» دلالت بر اصل بعث و تحریک دارد، لکن آیا در دلالت لفظیه، این «إفعل» بر بعث مقیداً بالإرادة الحتمیه دلالت دارد یا نه؟

کسانی که می‌گویند: امر، یا ماده و یا صیغه‌اش، دلالت بر وجوب دارد و در وجوب استعمال می‌شود، حرفشان به این معنا برمی‌گردد که، این بعث به آن اراده‌ی حتمیه مقید شود. فرموده‌اند: این محال است، برای اینکه مفهوم اراده قطعاً مراد نیست، یعنی احدی نگفته: مراد از وجوب، عبارت از بعث مقید به مفهوم اراده است، برای اینکه این بعث عنوان حمل شایع صناعی دارد.

صیغه‌ی إفعل مصداق برای بعث است، نه اینکه در مفهومش بعث خوابیده باشد، برای تحریک مخاطب مصادیقی وجود دارد، یک مصداق این است که، به مخاطب اشاره کنیم که این کار را انجام دهد، یک مصداق هم این است که، صیغه‌ی إفعل را بیاوریم، صیغه‌ی افعل مصداق است برای بعث، پس «صیغه إفعل بعث بالحمل الشایع».

اگر به حمل شایع عنوان بعث دارد، نمی‌توانیم بگوییم: این مصداق مقید به مفهوم اراده است. در «زید قائم» می‌گویید: یک حمل شایع صناعی است، زید مصداقی است برای قیام و یا در قضیه‌ی «زید انسان».

نمی‌توانید آنچه را که محمول در قضیه قرار گرفته، مقید به مفهومی کنید و این چنین بگویید که: زید که مصداق برای انسان است، این مصداق مقید به این مفهوم است، مصداق قابلیت تقیید به مفهوم ندارد. مصداق یک وجود خارجی است و اساساً هیچ کسی این را نگفته است. منتهی ایشان یک شکل برهانی داده‌اند بر اینکه، این مطلب محال است.

پس احتمال دوم باقی می‌ماند که بگوییم: صیغهی *إفعل* برای بعث مقید به مصداق اراده‌ی حتمیه وضع شده است، صیغهی *إفعل* وضع شده برای بعث، در حالی که مقید است به مصداق اراده‌ی حتمیه، همان اراده‌ای که در نفس آمر وجود دارد.

فرموده‌اند: این هم غیر معقول است، برای اینکه اراده‌ی مصداقیه، از علل صیغهی امر است، صیغهی امر معلول این علت است و محال است که معلول مقید به علت شود. اگر بخواهیم معلول را مقید به علت کنیم، لازمه‌اش این است که «ما فرض متقدماً» متأخر شود، چون قید در مرتبه‌ی متأخر از مقید است.

شما بعث را به مصداق اراده‌ی حتمیه مقید می‌کنید، اراده‌ی حتمیه در نفس آمر است و این اراده علت است برای اینکه آمر بگوید: «*إفعل*». نمی‌شود در این معنای «*إفعل*» بگوییم: بعث مقید به این اراده است، چون لازمه‌اش این است که، اراده‌ای که فرض تقدّم آن شده، متأخر قرار گیرد، بنابراین این دو احتمال باطل است.

احتمال سوم این است که بگوییم: کسانی که می‌گویند: امر یا صیغهی امر دلالت لفظی بر وجوب دارد، مرادشان تقید و ... نیست، بلکه می‌خواهند بگویند: اگر بعث از صیغهی *إفعل* که، از اراده‌ی حتمیه ناشی شده باشد و نه مقید به اراده‌ی حتمیه، این می‌شود وجوب، اما اگر این بعث ناشی از اراده‌ی غیر حتمیه باشد، می‌شود استحباب.

فرموده‌اند: این احتمال سوم استحاله‌ی عقلی ندارد، لکن برخلاف تبادر و عرف است، در عرف وقتی که مولا می‌گوید: «*إفعل*»، آنچه از آن تبادر پیدا می‌کند، بعث ناشی از اراده‌ی حتمیه نیست، اصلاً در ذهن کسی اراده‌ی مولا خطور نمی‌کند، چه رسد به اراده‌ی حتمیه‌اش.

مولا فرموده: «*إفعل*»، چکار داریم که مولا در نفسش، اراده‌ی حتمیه داشته یا نه، آیا در تمام اوامر و صیغ *إفعلی* که داریم و فقیه حمل بر وجوب می‌کند، می‌گوید: در مولا اراده‌ی حتمیه هست؟ این حرفها نیست، بلکه می‌گوید: صیغهی *إفعل* مجرد از قرینه، باید حمل بر وجوب شود.

احتمال چهارم این است که ادعای انصراف کرده، بگوییم: صیغهی *إفعل* یا ماده‌ی امر، انصراف به بعث وجوبی و بعث ناشی از اراده‌ی حتمیه دارد.

فرموده‌اند: این احتمال هم باطل است، برای اینکه انصراف نیاز به منشأ دارد، در کفایه خواندید که، منشأ انصراف اگر کثرة الاستعمال باشد، تسلیم هستیم، یعنی اگر لفظ «رجل» که صد بار در کلام شارع استعمال شده، در 90 موردش این «رجل»، در «رجل مؤمن» اگر استعمال شده باشد، در آن موردی هم که شک داریم، می‌گوییم: «رجل» گر چه مطلق است، اما به «رجل مؤمن» انصراف دارد.

همه‌ی اصولیین پذیرفته‌اند که، اگر کثرة الاستعمال در کار باشد، انصراف را می‌پذیریم. لکن امام(ره) فرموده‌اند: آیا صیغهی *إفعل*، کثرة الاستعمال در وجوب دارد؟ ماده‌ی امر، کثرة الاستعمال در وجوب دارد؟ این ثابت نیست، بلکه عبارتی مرحوم صاحب معالم(ره) دارد که، در آن ادعا می‌کند، اکثر صیغ *افعلی* که در کلمات ائمه(علیهم السلام) وارد شده، از آن اراده‌ی استحباب شده است.

پس بعد از آن مقدمات اربعه فرموده‌اند: اگر بخواهیم بگوییم: به دلالت لفظیه‌ی وضعیه، صیغه‌ی إفعال دالّ بر وجوب است، از یکی از این چهار احتمالی که گفتیم خارج نیست و ملاحظه کردید که، هر چهار احتمال باطل است.

امر دلالت اطلاق بر وجوب ندارد

بعد آمده‌اند سراغ دلالت اطلاق، که در اینجا کلمات ایشان را تکرار نمی‌کنیم، در دلالت اطلاق همان نظریه‌ی مرحوم محقق عراقی(ره) را آورده‌اند که بعضی از آن اشکالاتی را که ما به مرحوم محقق عراقی(ره) وارد کردیم، در کلمات ایشان هم موجود است. پس دلالت لفظیه نه به دلالت وضعیه داریم و نه به دلالت اطلاقیه.

عجیب این است که امام(ره) در این بحثشان، اصلاً توجهی به مبناي مرحوم نائینی(ره) نفرمودند که، مبناي ایشان را در دو جلسه‌ی گذشته عرض کردیم و مناقشاتش را هم گفتیم. گویا اصلاً احتمال این فرمایش مرحوم محقق نائینی(ره) را هم درست نمی‌دانستند که، بگوییم: وجوب یک حکم عقل است و عقل بگوید: وقتی مولا گفت: «إفعال»، حکم به وجوب می‌کنیم و وجوب را یک حکم عقلي بدانیم.

اصلاً عرض کردم فرمایش مرحوم محقق نائینی(ره) ملاحظه فرمودید که، چه عویصه‌ای به دنبال دارد و چه مشکلاتی را در فقه یا اصول به وجود می‌آورد و تعجب است که، مثل مرحوم مظفر و مرحوم خوئی(قدس سرهما) و عده‌ی دیگری، فرمایش مرحوم نائینی(ره) را پذیرفته‌اند.

در آخر مطلب فرموده‌اند: نظر ما این است که وجوب یک حکم عقلایی است، عقلاء می‌گویند: اگر مولایی گفت: «إفعال یا أمرتک» و دیگر چیزی نگفت، اگر عبد مخالفت کرد و فعل را انجام نداد، به عبد بگویند: چرا این فعل را انجام ندادی؟ بگوید: عذر من این است که، احتمال می‌دادم مولا وجوب را اراده نکرده باشد، عقلاً این عذر را نمی‌پذیرند.

بنابراین نظر شریف ایشان این است که، کلمه‌ی إفعال در وجوب یا در استحباب استعمال نمی‌شود، چه در جایی که متکلم از إفعال وجوب را اراده کرده و یا استحباب را اراده کرده، نظر ایشان این است که، وجوب و استحباب اینطور نیست که لفظ در آن استعمال شود، بلکه متأخر از مرحله‌ی استعمال است، یعنی بعد از آنکه مولا گفت: «إفعال»، عقلاء هستند که باید بگویند: آیا این فعل وجوبی هست، یا استحبابی؟

نکته‌ی مهم این است که اگر تطور و پیشرفت علم اصول را ملاحظه فرمایید که، مشهور از اصولیین تا قبل از زمان معاصرین و بزرگانی مثل مرحوم امام و بروجردی و خوئی(قدس سرهم)، در کتابهای اصولیشان تصریح داشته‌اند و نظرشان این بوده که، «صیغة إفعال موضوعة للوجوب، ماده‌ی أمر موضوعة للوجوب» و معتقد بوده‌اند که، خود این صیغه در وجوب و استحباب استعمال می‌شود.

اما مرحوم آقای بروجردی(ره) ملاحظه فرمودید که فرموده: وجوب و استحباب از مقارنات این لفظ انتزاع می‌شود، که آن بیان را مفصل عرض کردیم.

مرحوم خوئی و نائینی(قدس سرهما) معتقد بوده‌اند که، وجوب یک حکم عقلي است، امام(ره) و عده‌ای از تلامذه‌ی بزرگ ایشان هم معتقدند که، وجوب یک حکم عقلایی است.

موارد استعمال ماده‌ی اَمَر در قرآن و سنت

برای تحقیق در مسئله؛ اولاً لازم است مواردی که لااقل در قرآن و سنت، ماده‌ی اَمَر استعمال شده را بررسی کنیم.

امروز از طریق کامپیوتر این مسئله را دنبال کردم، در کتب اربعه مجموعاً 1194 بار کلمه‌ی «اَمَر» استعمال شده، در غالب مواردی که کلمه‌ی «اَمَر» استعمال شده، به معنای جامدی را اراده کردند، «اَتی امر الله»، امر به معنای فعل یا شأن آمده، که بحثش را کردیم.

در آن مواردی که «اَمَر» به معنای حَدَثی استعمال شده، آن مقداری که وقت داشتم و اجمالاً دیدم، ماده‌ی «اَمَر» همه جا امر وجوبی است، جایی نداریم که از «اَمَر»، استحباب را اراده کرده باشد، الا در یک مورد نادر. مثلاً در روایات ائمه (علیهم السلام) فرمودند: «اَمَر الله بطاعتنا کما امر بطاعته»، خدا همانطوری که امر به طاعت خودش کرده، امر به طاعت ما هم کرده است.

در مواردی که امر به معنای حدوثی در روایات آمده، ماده‌ی امر ظهور ابتدایش وجوب است. بنابراین نتیجه می‌گیریم که، ماده‌ی امر ظهور در وجوب دارد.

حال مهم این است که، آیا خود «اَمَر» را واضع برای وجوب وضع کرده، یا وجوب را از اطلاق «اَمَر» استفاده می‌کنیم، یا از حکم عقل و یا حکم عقلاء؟

ثمرات مبانی مختلف در فقه

با بحث‌هایی که کردیم از این چهار فرض خارج نیست و عرض کردیم که، این ثمراتی هم در فقه دارد، اگر وجوب را از راه وضع استفاده کنیم، یا آنجایی که از ناحیه‌ی اطلاق استفاده می‌کنیم، در باب تعارض ادله می‌گویند: ظهور وضعی بر ظهور اطلاقي -مقدم است، اگر دو دلیل داشته باشیم، یک دلیل ظهور وضعی بر وجوب دارد، دلیل دیگر به ظهور اطلاقي دلالت بر حرمت می‌کند، این دو با هم تعارض کنند که، می‌گویند: ظهور وضعی بر ظهور اطلاقي مقدم است.

اگر بگوییم: وجوب حکم عقل است، حکم عقل ملاک خاصی دارد که، تابع همان اراده‌ی حتمیه است. اگر گفتیم وجوب حکم عقلاء است، حکم عقلاء تابع اراده‌ی حتمیه نیست، عقلاء می‌گویند: کاری نداریم که مولا اراده‌ی حتمیه دارد یا نه، اگر مولا گفت: «إفعل»، قرینه‌ای بر اجازه‌ی ترک نبود، باید آن را انجام دهی و اگر انجام ندادی، عذری نداری.

بنابر این که وجوب یک حکم عقلی باشد، حکم عقل تابع ملاکات عقلی است، پس تابع همان اراده‌ی حتمیه است. در جایی که مولا گفت: «إفعل»، حال یقین دارم اراده‌ی حتمیه ندارد، عقل می‌گوید: لازم نیست، اینجا وجوبی در کار نیست.

باز ممکن است فرق بین این مبانی اربعه را بعداً بیشتر بیان کنیم، اما ملاحظه می‌فرمایید که، چقدر بین اینها فرق وجود دارد.

نظریه استاد محترم

به لغت که مراجعه می‌کنیم، اسمی از وجوب و استحباب و ... نیست و در جواب مرحوم محقق عراقی (ره) گفتیم: از راه اطلاق

و مقدمات حکمت هم وجوب استفاده نمی‌شود.

حکم عقل هم همان اشکالاتی که بر مرحوم نائینی (ره) وارد کردیم، بر آن وارد است و راه دیگری غیر از حکم عقلاء باقی نمی‌ماند. باید به تبع امام (رضوان الله علیه) بگوییم: ماده‌ی امر «دَالَّةٌ عَلَي الْوُجُوبِ بِحُكْمِ الْعُقَلَاءِ». عقلاء هستند که اینجا می‌گویند: وجوب هست یا نه، واضح و عقل و قرینه‌ی اطلاق و مقدمات حکمت نیست.

سؤال:؟

پاسخ استاد: وجوب یک اعتبار عقلایی است، شما وقتی گفتید: «زَوَجْتُکَ» اینجا عقلاء زوجیت را اعتبار می‌کنند و وقتی متکلم گفت: «إِفْعَلْ»، عقلاً وجوب را اعتبار می‌کنند.

روی این مسئله خیلی فکر کردم، حتی موارد استعمالِ إِفْعَل را هم از طریق کامپیوتر بررسی کردم، به هیچ وجهی ذهن انسان نمی‌تواند بپذیرد که، صیغه‌ی إِفْعَل به دلالت لفظی، دلالت بر وجوب یا استحباب یا قدر مشترک بین الوجوب و الاستحباب دارد، آنچه هست بنای عقلاء است.

از بنای عقلاء که بگذریم، متشرعه هم سیره‌شان همینطور است که، باید بر افعال وجوب را اعتبار کرد.

از اینها هم که بگذریم، چند روایت داریم، یک روایتش (من لا یحضره الفقیه، جلد 1، صفحه 434، روایت 1265) این است که، «عن زرارة و محمد بن مسلم، انهما قالا: قلنا: لأبي جعفر (ع)» هر دویشان به امام باقر (ع) عرض کردند، «ما تقول في الصلاة في السفر كيف هي و كم هي» نظر شما در نماز در سفر چیست؟ حضرت فرمود: «إن الله عزوجل يقول وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ» فصار التقصير في السفر واجبا»، حضرت فرمود: نماز قصر خواندن در مسافرت واجب است، «كوجوب التمام في الحضر»، مانند وجوب نماز تمام در حضر است.

«قالا: قلنا:» این دو به حضرت عرض کردند، کجای آیه وجوب است؟ «إنما قال الله عزوجل: فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ و لم يقل: إِفْعَلوه، فكيف أوجب ذلك؟» اینها به حضرت اعتراض کردند که، خداوند فرموده: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» نفرموده: «إِفْعَلُوا»، پس معلوم می‌شود که، ارتکازی بین خود اصحاب ائمه بوده که، إِفْعَلُوا صیغه‌ای است که، دالّ بر وجوب است و دلالتش هم، با آن برهانی که عرض کردیم، یک دلالت لفظی نیست.

این را برای این مؤید آوردم که، نه تنها بناء عقلاء بر این است که، در هنگامی که از متکلم إِفْعَلوه یا ماده‌ی امر صادر می‌شود، وجوب اعتبار می‌شود، بلکه در شرع و در بین متشرعه و هم در بین روات این مسئله وجود دارد.

پس نتیجه این می‌شود که، وجوب یک بناء عقلایی برای صیغه‌ی إِفْعَل است که، عقلاء به هنگامی که مولا می‌گوید: «إِفْعَلْ»، وجوب را اعتبار می‌کنند، نه حکم عقلی است و نه دلالت وضعیه و نه دلالت اطلاقیه.

این خلاصه‌ی مطلبی است که ما هم، به تبع امام (رضوان الله علیه) و بعضی از تلامذه‌ی مرحوم آقاي خوئی (ره) که از اساتید ما هم هستند (حفظهم الله)، همین مبنا را اختیار کردیم که، وجوب یک حکم و بنای عقلایی است.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ